

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

کلچینی از گلستان آثار علامہ محمد تقی جعفری

گزیدہ ہائی از کتاب ہای:

مولوی و جهان بینی مادر مکتب ہای شرق و غرب

حیات معقول

نگاہی بہ علی علیہ السلام

بہ اہتمام

حزین (زہرا) خوش نظر

[/http://hazzin.blogfa.com](http://hazzin.blogfa.com)



[/http://www.aparat.com/v/1tx5U](http://www.aparat.com/v/1tx5U)

لطفاً روی اینک بالاکلیک فرمائید

دیداری با استاد علامه فرزانه محمد تقی جعفری رحمه الله علیه



در توضیح این عارف وارسته، بزرگان با گفتن ابن سینای زمان به عجز خود اعتراف کردند.

و دنیای مکانسیم زده‌ی غرب با خالی گذاشتن صندلی وی دیونسکوبه کرنش در برابرش پرداخته است.

کودکی با شیفت‌های خاص خود که با فقر و درویشی، و با بلند طبعی‌های پدرش آن را به زانو در آورد، غرتمندان زیست،

جو نامردانه قلم زد، و روشن فکرانه تحلیل کرد، و بیچ‌گاه اسیر اسم افراد نشد.

فلسفه را فروغی دوباره بخشید،

و حقیقت علی را در گوش انسان امروزی فریاد کشید.

ولذت بدون تعصب بودن را در نگاهش به شومی به تحریر کشید.

وفای به عهد را شاخصه‌ای ارزشمند می‌دانست، و در آرزوی روزی که ملتش علاوه بر عزای حسین ع با فرسنگ وی

زندگی کنند عمر به سر کرد.

از حاصل عمر و تلاش او بیش از نود و شش کتاب و مقاله در دسترس علاقه مندان است،

که از آن ها می توان به ایده آل زندگی و زندگی ایده ال - اخلاق و مذهب - انسان و جامعه شناسی - علی ع و آزادی

- تجاویب اندیشه ها، ترجمه و تفسیر نبج البلاغه - تعهد و تخصص - تفسیر و نقد مثنوی - مقدمه ای بر ایران شناسی و

..... اشاره کرد.



بخش اول

## گزیده ای از کتاب مولوی و جهان بینی مادر مکتب های شرق و غرب



مطالعه کنندگان و بررسی کنندگان آثار مولانا، مخصوصاً خوانندگان کتاب شومی را که می خواهند از چگونگی معرفت وی

سردر یابند، به چند گروه می توان تقسیم کرد.

**گروه اول** - اشخاص سطحی نگر که با معلومات محدودی می خواهند طرز نظر مولانا و شخصیت وی را بفهمند.

مسلم است که اگر اینان بخواهند با همان معلومات عمومی محدود، چگونگی معرفت مولانا را درباره ی انسان و جهان درک

کنند، به هیچ نتیجه ی قابل توجی نخواهند رسید. زیرا دریافت چگونگی معرفت مولانا احتیاج به شکوفاشدن ابعاد و

استعدادهای مغزی و روانی فراوانی دارد، که بدون آن زبان مولانا قابل فهم نمی باشد.

**گروه دوم** - گروهی از مردم از دیدگاه معینی مثلاً از دیدگاه ادبی محض آثار مولانا را مورد بررسی و مطالعه قرار می دهند.

بدی است که این گروه می توانند از امتیازات قابل توجی که از دیدگاه مطلوب خود آثار مولانا توقع دارند

برخوردار کردند، ولی می دانیم که معرفت هایی که مولانا ارائه می دهد در آن دیدگاه معین خلاصه نمی شود.

نمحدودیت ابعاد معرفت مولانا است که محققان همه جانبه در آثار مولانا، همه یا اغلب اصول بنیادین جهان بینی های مختلف را در شئوی او جستجو می کنند.

**گروه سوم** - جهان مینان دیده وری هستند که با داشتن اطلاعات لازم و کافی در جهان بینی و انسان شناسی با تحریک عوامل **گردیدن** و سوز و کداز های درونی در راه تکامل، وارد میدان معرفتی مولانا می گردند.

اینان کاملاد اقلیت اند، و از نظر عظمت روحی و فعالیت های مغزی، صلاحیت غوطه ور شدن در اقیانوس معرفتی مولانا را دارا می باشند.

معرفتی را که مولانا مخصوصاً در کتاب شئوی ابراز می کند، از جاذبیت فوق العاده ای برخوردار است.

کیست که با داشتن کرایش جدی به معرفت های اصیل در شئوی غوطه ور شود، و در جاذبیت سنگفت انگیز آن قرار نگیرد.

**عوامل جاذبیت گفته های مولانا**

**عالم اول** - وسعت و گسترش اطلاعات و معلومات مولانا در انسان شناسی و جهان بینی، احساس این معنی در

شخصیت مولانا جاذبیت خاصی به گفته هایش می دهد. به طوری که مطالعه کننده می شود چنان تلقی می کند که با گفتار

شخصی روبرو است که جهان هستی، و اعلان، چهره های بسیار زیادی را به آن شخصیت نشان داده است.

**عالم دوم** - که فوق العاده حائز اهمیت است این است که مطالبی را که مولانا ابراز می کند، عقل و دل او هماهنگی

جدی در طرح آن مطلب، نشان می دهند، به طوری که بررسی کننده، معرفت حاصل از آن مطلب را در درون خود

شهود می کند، و در می یابد.

**عالم سوم** - احساسی سنگین انگیز است که معرفت های ابراز شده می مولانا، در درون انسان به وجود می آورد.

این احساس عبارت است از «بازگشت به خود»

دم به دم در تو خزان است و بهار

ای برادر عقل یکدم با خود آرد



باقی خود استخوان و ریشه ای

ای برادر تو همان اندیشه ای



دقردوم شوی



اگر نمی بایست با خودت روبرو شوی، چرا از مرحله ی حیوانی به درجه ی انسانی حرکت کردی؟

مانده ی ستوران در وقت آب خوردن

چون عکس خویش دیدیم از خویشتن رمیدیم

دیوان شمس غزل ۱۷۰۱



تن ز عشق خار بن چون ناقه ای

جان ز بهر عرش اندر ناقه ای

تن زده اندر زمین چنگال ها

جان گشاده سوی بالابال ها

شوی دقتر چهارم



خواجه می‌گوید که ماند از قافله

خنده با دارد از این ماندن خورش

(مقصود از خواجه روح است) دیوان شمس



### قلمرو عرفانی مولانا

**الف** - عرفان مثبت چنبری از جهان و انسان را حذف نمی‌کند.

روش معرفتی مولانا در قلمرو عرفانی که پیش گرفته است، فوق العاده جالب است.

مولانا از ذات عالم جسمانی گرفته، تا مجموع عالم طبیعت را به عنوان واقعیتی که وابسته به مبداء برین است می‌پذیرد، و از

ذات تفکرات و خاطرات گرفته، تا روح کل و عقل تصدیق می‌نماید. و بدین ترتیب در روش عرفانی خود سمتی

مخالف عرفان منفی را انتخاب نموده و در آن حرکت می‌نماید.

معرفت های مولانا بجای در مسیر عرفان مثبت به کار می روند، و همه ی معلوماتی را که از شناخت انسان و جهان به دست می آورد در استخدام یک معرفت عالی درباره ی دیانت آهنگ ارغنون هستی که خود موجی از آن قرار خواهد گرفت در می آورد.

### **ب** - شور عرفانی مولانا حال و هیجان زودگذر نیست

شور عرفانی مولانا را نمی توان از حالات زودگذری که در وجد و میجان بوجود می آیند محسوب نمود. او در یکی از ابیات، این شور گرایی و میجان طلبی را محکوم کرده و می گوید: تو که از سلوک و عرفان مقصدی جز حال و شور نمی خواهی، در حقیقت تو حال پرستی نه خدا پرست.

اصالت شور و میجان مولانا وابسته به ریشه های عمیقی است که او درباره ی انسان و جهان به دست آورده است.

مولانا در عین نگرش علمی به طبیعت، زفرمه ی روحانی هم درباره ی آن سر می دهد.

### **ج** - عرفان بارقه افزا

روش استدلالی مولانا برای اثبات کلی حقیقت عرفانی، بلکه برای اثبات هر نوعی از واقعیت ها، همواره پابند نظم

منطقی معمولی نیست، بلکه مغز غیر عادی مولانا دائماً در حال بارقه و جهش، فعالیت می نماید.

به همین جهت است که گاهی بررسی کننده متحیر می شود که این مدعا را که مولانا به میان آورده است، چه ارتباطی با

ایات پیشین و ایات بعدی دارد.

در جهان بینی مولانا **عشق** را بنیاد هستی می داند.

د- جریان طبیعی دریافت های عرفانی و معانی با عظمت در مغز مولانا یکی از سگفت انگیزترین دریافت های عرفانی

مولانا که او را کم نظیر نشان می دهد این است که او از اقیانوس بسیار والائی مسائل را درک و دریافت نموده است، که در برابر

آنها حالت طبیعی روانی از خود نشان می دهد.

البته از این نکته غفلت نمی کنیم که گاهی هم میجانات بسیار شدیدی همه ی اعراق روانی او را به تلاطم می اندازد که تا

حالت پنخودی پیش می رود.

شرح آن یاری که او را یار نیست

من چه گویم کلی رگم هشار نیست

دقراول شوی

مولانا پس از آن دگرگونی (که در ملاقات او با شمس تبریزی در او بوجود آمد) یقین کرده است که اعمال و عبادات مذهبی

، مطلوب ذاتی و حرفه‌ای نبوده بلکه مقصود تصفیه‌ی درون و خشیدن طعم تکامل و حرکت در مسیر تکامل، و دریافت

ارتباط شدید انسان با یکدیگر، و اتحاد آنان در مشیت الهی است.

مولانا پیمان تکامل بشری را، ورود به عدم ارغنون هستی که رجوع به بارگاه الهی است توصیف می‌نماید:

از نامردم به حیوان سرزدم

از جادای مردم و نامی شدم

پس چه ترسم کی ز مردن کم شدم

مردم از حیوانی و آدم شدم

تا بر آرم از ملانک بال و پر

حمله می‌دیگر بمیرم از بشر

کل شیء ملک الاوجه

وز ملک هم بایدم جستن ز جو

آنچه آن دروهم ناید آن شوم

بار دیگر از ملک پر آن شوم

گویدم انالیه راجعون

پس عدم کردم عدم چون ارغنون

دقتر سوم

روش معرفتی مولانا از کشف و شهود عالی برخوردار است.

بنیان‌گذار این روش **سهروردی** تذکر می‌دهد **افلاطون** است.

آینه‌ی دل چون شود صافی و پاک      نقش‌هایی برون از آب و خاک

هم‌بینی نقش و هم‌نقاش را      فرس دولت را و هم فراس را

دقتر دوم

آنچه که مولانا انسان‌ها را دشمنی به سوی آن تشویق و تحریک می‌کند حکمت است، که معرفت محرک به سوی تکامل

است نه فلسفه‌های حرفه‌ای.



فلوطين می‌گوید:

مطلوب تحقیقی روح، کسب نور، و دیدار جمال حق است که منور به نور خویشتن است، و نور او است که سبب دیدار می شود، زیرا که روح از او نور می گیرد، و او را می بیند، چنان که نور خورشید است که ما را قادر به دیدن خورشید می سازد.

تاریخ فلسفه غرب ج ۱- ص ۵۶۰



تو مبین جهان ز بیرون که جهان درون دیده است

چو دو دیده را بستی ز جهان جهان سلب

دیوان شمس غزل ۷۷۲

مولانا عالم بدن و ماده را در برابر روح دارایی واقعیت می داند.

۱- مسیر روح روبه بالا، و مسیر کالبد مادی، روبه پائین است.

۲- عالم «جز من» فانی و «من» یا روح باقی است.

۲- جهان مادی جس است و روح پرنده ی پرواز جو.

۴- جلوه ها و امواج ماده (اندیشه و وهم و فم های عمومی) با خود ماده روبه پامین، و امواج تکاملی روح، روبه هشیاری و

عشق و فناد جا ذمیت ربوبی.



هنگامی که هدف منطقی را تشخیص دادید، راه بسنید و از عوامل مزاحم نهراسید.

ترک کن گلکونه تو گلکونه ای

بیج محتاج می گلکون نه ای

ای کد ای رنگ تو گلکونه ها

ای رخ گلکونه ات شمس الضحی

پس چرا خود منت باده کشی

تو خوشی و خوب و کان هر خوشی

طوق اعطیناک آویز برت

تاج کر مناست برفرق سرت

چون چمنی خویش را ارزان فروش

ای علامت عقل و تدبیرات و هوش



بحر علمی در نمی پنهان شده

در سه کز تن عالمی پنهان شده

می چه باشد یا جماع و یا سماع

تا تو جوی زان نشاط و اتقاع

آفتاب از ذره کی شد و ام خواه

زهره ای از خمره کی شد جام خواه

جان بی کیفی شده محبوس کیف

آفتابی حبس عقده اینت حیف

دقتر و بنجم شوی



ملاک وحدت انسان ما، ایده آل و هدف حیات آنهاست، نه رنگ و زبان و نژاد.

منگر اندر نقش و اندر رنگ او

بنگر اندر غزم و در آهنگ او

دقراول شوی



برای انسان تگاپو کر موانعی که در مسیر ایجاد می گردد، نه تنها او را متوقف نمی سازند، بلکه بر قدرت او می افزایند.



هر جریان در عالم طبیعت و قلمرو انسانی کتابی است، و هر پدیده ای درسی.

جهان، هستی کتابی است خواندنی. اگر در تگاپوی زندگی آگاهانه حرکت کنیم، از هر پدیده ای که در سر راه ما قرار گرفته است

حقایقی را دریافت خواهیم کرد.

فرجه ی او شد جمال باغبان

بهر فرجه شد یکی تا گلستان

آب حیوان از رخ یوسف کشید

همچو اعرابی که آب از چه کشید

آتشی دید او که از آتش برست

رفت موسی کاتشی آرد بدست

دقراول شوی



حرکت و تکاپو ابعاد آدمی را می گستراند.

هر چه تکاپو بیشتر کنیم، آگاهی های ما وسیع تر و عمیق تر خواهد گشت.

اندکی جنبش بکن همچون جنین  
تایخشدت حواس نور مین

دقراول



در هر حال که هستید به راه بپسندید، به اندازه ی صمیمیتی که در تکاپو بدست بیاورید، مقصد خود را به شانزدیک تر خواهد کرد.

اندر آن صحرا که آن اشتر شافت  
اشتر خود نیز آن دیگر بیافت

دقردوم



زینده ی اصلی حیات، کوشش و تلاش است، که درهای بسته را به روی شما باز خواهد کرد.

و رکود و توقف مساوی مرگ است.

کوشش پیوده به از همتی

دوست دارد یار این همتی

تادم آخ دمی فارغ نباش

اندرین ره می تراش و می خراش

دقراول



معرفت واقعی آدمی با آن هدنی است که برای حیات خود انتخاب کرده است.

و با آن همتی است که برای وصول به آن هدف به دست آورده است.

پر مردم همت است این را بدان

مرغ را پر می برد تا آشیان

دقمر ششم



برای پیدا کردن هدف حیات، به دنبال سایه های خود ننویسید.

هدف عالی زندگی بالاتر از شئون و پدیده های خود زندگی است که مانند سایه های آن است، لذا هدف حیات را

از سایه هایش نمی توان توقع داشت.



تاسف و دریغ، بادهایی است که برای پر کردن نیروهای خاکستر شده ی حیات، وزیدن می گیرد.

به جای جبران علمی و عملی پلیدی ها و نواقص گذشته، بادینغا درینا گفتن، خود را از وظیفه ی کنونی دور مسازید:

از وجودتد خود بیبریدن است

این درینغا خیال دیدن است

دقراول



بیج فردی در بیج نقطه ای از تاریخ به طور مطلق به خواسته های خود نمی رسد.

معمولاً چنین است که امتیازات، موقعی به دست آدمی می رسد که قدرت بهره برداری آنها را از دست داده است

کوزه بودش آب می نامد بدست      آب را چون یافت خود کوزه شکست

آن یکی خرداشت پالاش نبود      یافت پالان گرگ خرد در بود

دقراول



مسافت میان کوهی زمین تا فوق کهنکشان ها، خیلی نزدیک تر از مسافت میان خود طبیعی،

و خود رشد یافته، در یک انسان است.

در صف معراجیان کربستی      چون براقیت پرکشید نیستی

نی چو معراج زمینی تا قمر      بلکه چون معراج گلگی تا شکر



در مجرای اصلی حیات که مرکب از منفی پس از مثبت، و مثبت پس از منفی است، همواره مثبت ما را در دیدگاه خود

قرار بده.

در گذرگاه کمال، از منفی و فضای موقعیت گذشته دلنگش مباش، زیرا تا از منفی ما نگذری به تقایب تکاملی نخواهی رسید.



ای کاروانیان رویه یک مقصد، اختلاف راه مانده تنها شمار از مقصد منحرف نمی کند، بلکه هر اندازه راه ها متعدد و متنوع

باشد، دلیل عظمت هدف شما است.

پای تکامل بسیار کوناگون است:

پایه پایه تا عیان آسمان

زردبان مایی است پنهان در جهان

دقت و محم



من دوباره یک رودخانه وارد شدم.

بی حساب نوشدن اندرتقا

هر نفس نومی شود دنیا و ما

دقت و اول



آنچه که گذشت دوباره بر نمی گردد.

پس از حرکت و گردیدن به سوی تکامل، برگشت به مرحله می پست، خلاف قانون است.

هیچ مان کندمی خرمن نشد

هیچ آینه دگر آهمن نشد

دقت و دوم





تحول جهان انسان را که جزئی از آن است در مجرای تحول فرار داده است.

حرکت تکاملی جهان هستی، انسان را نیز در تحول فرار می دهد.



سیلاب تفکرات و اندیشه ها را به سود نتایج مطلوب، مورد آگاهی قرار دهید، و برای وصول به هدف آن راهدایت کنید



در این جهان هستی بازی نامایی وجود دارد، که در نهایت جدی است.



یگانگی و فرار از خویشتن:

ای تو در پیکار خود را باخته

دیگر آن را تو ز خود نشناخته

تو به هر صورت که آبی میستی

که منم این، الله آن تو نیستی

یک زمان تنها بانی تو ز خلق

در غم و اندیشه مانی تا به خلق

دقتر چهارم



راه بازگشت به خویشتن:

این تو که باشی که تو آن او حدی

که خوش و سر مست و زیبا آمدی

مرغ خویشی صید خویشی دام خویش

صدر خویشی فرش خویشی بام خویش

گر تو آدم زاده ای چون او نشین

جمله ذریات را در خود بین

چیت اندر خم که اندر بحر نیست

چیت اندر خانه کاندر شهر نیست



پدیده‌ی موج را در جهان بینی به حساب بیاورید.

صورت ما موج یا از وی نمی

عقل پنهان است و ظاهر عالمی

(دقراول)

کر نمودی عشق بفسردی جهان

دور کردون راز موج عشق دان

(دقربونجم)



فهم و اندیشه و وهم، و سایر پدیده‌های روانی ما، امواج است.

موج آبی صحو و سکرات و فناست

موج خاکی فکر و وهم و فهم ماست

(دقراول)

موج های تیز دریا های روح

هست صد چندان که بد طوفان نوح

(دقتر ششم)

غرق حق خواهد که باشد غرق تر

بمحو موج بحر جان زیر و زبر

(دقتر اول)

خیره کشت خیر کی هم خیره کشت

موج حیرت عقل را از سرگذشت

(دقتر سوم)



با این که انسان از میان سالی به بالابه ضعف و سستی می رود، عقل تقویت می گردد

پای سیر از سرعت ارچه بازماند

یافت عقل او دو پر بر اوج راند



پست می گویم به اندازه ی عقول

عیب نبود این بود کار رسول

بهر طفل نوپدرتی می کند

گر چه عقلش همدسه ی کیتی کند



پایان بخش اول





بخش دوم

گزیده های از کتاب حیات معقول

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مشاهدات بدیسی، و دلائل لازم و کافی اثبات می‌کند، که حیات من در این برهه از زمان که زندگی می‌کنم، یک امر تصادفی نبوده است. بلکه از گذرگاه پرپیچ و خم میلیاردها رویداد در طبیعت از کانال معین عبور کرده، و به این موقعیت فعلی رسیده است. و بایستی حداقل یک تفسیر و توجیه منطقی برای اقیاع خود داشته باشیم، که حیات من در این برهه از تاریخ بشری، در امتداد تاریخ کیهانی چه موقعیتی دارد؟

هدف نهایی، و فلسفه‌ی قابل قبول این زندگی چیست؟

آیا پاسخ استدلالی این پرسش که: از کجا آمده‌ام؟، برای چه آمده‌ام؟، و به کجای روم؟ چیست؟

باقطع نظر از یقین صد در صد به نظم، و معقول بودن جریانات جهان هستی، که در آن زندگی می‌کنم،

حداقل یک نوع نگرانی که موضوعش بسیار جدی است، در خود می‌بینیم.

این نگرانی ناشی از احتمال (حداقل) منطقی وابستگی وجود من، به موجود برین، و لوک کننده‌ی این ساعت بزرگ

است، که جهان، هستی نامیده می‌شود، این نگرانی جدی را چگونه باید حل و فصل نمایم؟

آیا انسان امروزی، تکامل یافته‌ی ارسطوی پیری است که هنوز از نظر ارزش‌های معرفتی، نشانه‌هایی از جوانی در رخسار

دارد و موهای مشک‌ی در میان انبوه موهای سپیدش دیده می‌شود؟

واقعا مغز ریاضیدانان و هندسه دانان امروزی، تکامل یافته‌تر از اقلیدس است؟

(ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا و رسول آن را اجابت کنید هنگامی که شمارا به آنچه که حیات می‌بخشد دعوت می‌نماید.

( انفال - آیه ۲۴ )

حیاتی که اسلام آن را برای بر خورداری از آن دعوت می‌کرده است، حیات معقول بوده است.

(حقا نماز و عبادات و حیات و مرگ من از آن خدای پروردگار عالمیان است. ) انعام ۱۶۲

جز حیات معقول، هیچ نوع زندگی قابل عرضه به خداوند نیست.

**تعریف حیات معقول:**



عبارت است از، حیات آگاهانه‌ای که نیروها و فعالیت‌های جسمی و جبرنامی زندگی طبیعی را، با بر خورداری ارزشد  
آزادی شکوفان در اختیار، در مسیر هدف‌های تکاملی نسبی تنظیم نموده، شخصیت انسانی را که تدریجاً در این گذرگاه  
ساخته می‌شود، وارد هدف اعلای زندگی می‌نماید.

این هدف اعلا، شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است.

جان یعنی آگاهی از خویشتن.

بنابراین، پیچ انسانی نمی‌تواند ادعای بر خورداری از حیات معقول نماید مگر این که، از هویت و اصول و ارزش‌های  
حیات خویش آگاه بوده باشد.

چسب دین بر خاستن از روی خاک      تا که آگه گردد از خود جان پاک

(اقبال لاهوری)

من که امروز رگه‌های حیات موقتم، همان نمشکی سوزان را بر حیات معقول دارم، که رگه‌های هزاران سال پس از این

زمان .

حیات معقول از مرحله‌ی رهائی شروع می‌شود، و از آزادی عبور می‌کند، و در مرحله‌ی والای اختیار سگوفامی شود.

اشتیاق جدی برای وصول به کمال و رشد را، که در درون همه‌ی ما وجود دارد، بارشد و کمال فعلی اشتباه می‌کنیم،

یعنی به جهت داشتن آن اشتیاق، گمان می‌کنیم خود کمال واقعی را به دست آورده ایم.

دو بعدی بودن اجزاء حیات معقول یکی از مختصات این حیات است،

که آدمی هرگز با درک این دو بعد خلأیی در زندگی احساس نمی‌کند:

۱- بعد هفتی

۲- بعد وسیله‌ای

بعد هفتی حیات معقول عبارت است از این که، هیچ حادثه، و گفتار، و اندیشه، و فعالیت مغزی، و عضلانی که

در راه این حیات از انسان سر می‌زند، بیرون از دایره‌ی حیات معقول نیست.

زیرا هر یک از امور فوق‌موجبی از حیات وابسته به کمال برین است.

بعد وسیله ای حیات معقول برای انسان ها، در پیچ نقطه از گذرگاه زندگی، توقف و ایستایی را نمی پذیرد.

مقصود از هدف اعلامی زندگی، شرکت در آهنگ کلی هستی وابسته به کمال برین است.

و شرکت در آهنگ کلی هستی با استفاده از آیه می (من جن وانس را نیافریده ام مگر این که مرا عبادت کنند)

عبارت است از:

قرار گرفتن در جاذبه می ربوبی، و تصفیه می روح از آلودگی های حیوانی و ردائیل اخلاقی، به وسیله می تکالیف مقرر

بوسیله می پیامبران الهی.... و تغییر دادن من مجازی به من حقیقی، که همه می حرکات و سکنات عضوی و روانی

آدمی را، به عنوان عبادت به جریان می اندازد.

از آن هنگام که آگاهی حقیقی به لزوم شرکت در آهنگ کلی هستی به وجود می آید، و اراده می حرکت برای این

شرکت می نماید، و روده هدف اعلامی زندگی آغاز شده است.

آدمی با آگاهی به شرکت در آهنگ کلی هستی چنان رابطه با خداوند (کمال برین) پیدا می کند که تمام محنات عمرش،

در هر موقعیت مادی و معنوی در ارتباط با خدا است.

که اشتیاق روح آدمی به کمال، بدون وصول به آن ارتباط، با هیچ مدنی قابل اشباع نمی باشد.

فقط حیات معقول است که می تواند دو چهره می مهم جهان هستی را بنماید.

این نتیجه می با اهمیت عبارت است، از مشاهده می چهره و واقعیت جهان هستی:

۱- چهره می طبیعی عینی و مادی جهان

۲- واقعیت برین جهان که روبه هستی آفرین است.

در حدود هفتصد آیه در قرآن مجید اصرار شدید دارد به این که خدا جهان را برحق آفریده است.

و باید انسان ها این جهان را بشناسند، و در مسیر رشد خود از آن بهره برداری نمایند.

و واقعیت برین جهان که روبه هستی آفرین است، با این واقعیت برین، نمودی از «عالم امر» است،

که در آیات قرآنی آمده است.

نسبت این واقعیت برین باطهره می عینی مادی جهان، تقریباً نسبت روح به کالبد مادی است.

واقعیت «امر» که شیهه به روح جهان است، تعینی از مشیت الهی است که مربوط به ذات خداوند فیاض مطلق است.

هنگامی که یک فرد، یا یک جامعه، وارد حیات معقول می شود، به خوبی احساس می کند که حرکت و تکاپوی او در این

راه، نه تنها یک حرکت رو به موقعیت محال و «امکان ناپذیر» نبوده است، بلکه او با ورود به موقعیت جدید

«حیات معقول» به خوبی حس می کند که طبیعت اصلی خود را دریافته، و پیش از این موقعیت جدید، به نمرخی از

قیافه می طبیعت اصلی خود خوش داشته، و عشق ورزیده است.

آیا تحصیل آگاهی عالی به درک این واقعیت محال است که من جزئی از یک جهان بزرگ هستم،

که صحنه می بازی نبوده، و با قیافه می کمالاً قانونی و ریاضی، رو به یک هدف و اولاد حرکت است.

و من باید راه قانونی خود را در این حرکت هدفدار انتخاب کنم؟

آری همه ی این آگاهی ها، در تناس با فرزندان آدم قرار گرفته است .

اخلاق در حیات معقول عبارت است از، احساس جزء بودن، از کل حیات انسانی، که دم الهی در آن دمیده شده است. اگر آدمی با این احساس پذیرش «بر خود پسند آنچه را که بر دیگران می پسندد. و بر دیگران پسند آنچه را که بر خود

نمی پسندد» حرکت کند، می تواند طعم حیات معقول را واقعا بچشد.

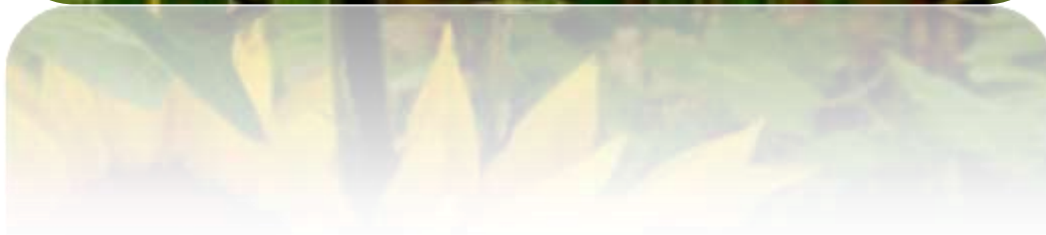
نسبت اخلاق به حیات معقول، نسبت روح بر بدن است.

آن روحی که پیامبر اسلام رشد و کمال آن را هدف رسالت خود معرفی فرموده است:

من برای تتیم و تکمیل امتیازات اخلاقی به پیامبری مبعوث شده ام.



پایان. بخش دوم



بخش سوم

گزیده های از کتاب نجاشی به علی علیه السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

نکاهی به علی علیه السلام

علی (ع) و سیاست

علی (ع) و جهاد

علی (ع) و نجات بندگان

علی (ع) و عرفان مثبت

علی (ع) و مسئله ی مرگ



علی و سیاست



از بزرگ‌ترین و بااهمیت‌ترین حوادث که می‌توان گفت سرنوشت اغلب اجتماعات جهانی بدانها وابسته است،

حوادث واقعی پیشوایان توحید (پیامبران) است.

یکی از موارد بااهمیت، مسئله‌ی سیاستداری علی بن ابیطالب علیه السلام است.

عده‌ای از مسلمین برای ارضای حالت روحی و عقیده‌ای خود، مجبور عبده اند که بگویند:

علی بن ابیطالب علیه السلام سیاستدار نبوده است، و با این تشخیص خود، یک تاریخ مصنوعی به روی صفحات وارد

نموده، و وقتی نوبت به تاریخ کوفی و فلسفه‌بانی در تاریخ رسیده است، در اولین مرحله گفته‌اند:

علی بن ابیطالب، مرد شجاع و قهرمان و پلید و حکیم است، ولی متأسفانه سیاستدار نبوده است.

این قضاوت از آنجا سرچشمه می‌گیرد که تاریخ علی بن ابیطالب علیه السلام و حوادث صدر اسلام بطور دقیق مطالعه

نشده. و حقیقت سیاست، و سیاستداری روشن‌نگشته است.

**معنای سیاست**

۱- سیاست یعنی شناسایی چگونگی روابط میان فرد، یاد دولت، و جامعه، و حکومت.

۲- و ارسطوی گوید:

«سیاست امضاء، و یا ایجاد، و یا تغییر رابطه‌ی اجتماعات بسوی بهترین نیکی‌هاست.»

این تفسیر از بعضی از مضامین کتاب جمهوری افلاطون نیز برمی‌آید.

اگر تعریف سیاست همین است که ارسطو گفته است، این علم، بهترین علم بوده، و شخصیت سیاستمدار، بزرگترین و ضروری‌ترین شخصیت‌های انسانی است.

۳- تفسیر دیگری برای سیاست گفته می‌شود که باعث وحشت عمومی افراد غیرسیاستمدار، و موجب نفرت تمامی

رادمردان و عقیده‌مندان ادیان می‌گردد.

این تفسیر می‌گوید:

«سیاست عبارت است از تشخیص هدف، که شخص سیاستمدار تشخیص داده، و به دست آوردن آن با هر وسیله‌ای که

ممکن است.»

در این تعریف چنانکه می بینیم، خبری از خیر و سعادت، بلکه انسانیت در کار نیست.

مطابق همین تعریف می توان حیوانات دنده را، که با کوشش های مخصوص به خود، محیط پیروزی ایجاد می کنند،

سیاستمدار نامید.

### سیاست علی علیه السلام

پس از روشن شدن این مقدمه، می گوئیم جویندگان حقیقت باید بدانند که اگر مقصد از سیاست و سیاستمداری

همان است که در تفسیر سوم متذکر شدیم، علی بن ایطالب علیه السلام کلاماً از سیاست مطلع بوده است، ولی هرگز

آن را عملی ننموده است.

یعنی آن علی بن ایطالب علیه السلام که به حقیقت انسان، و شرافت آن مطلع است،

مجال است که آن را فدای رسیدن به پیروزی ظاهری چند روزه بنماید.

آن علی (علیه السلام) که شرافت زندگی یک مورچه می محقر را، مقدم بر پیروزی مطلق به تمامی دنیا می دارد.

آن علی (علیه السلام) که آخرین جدیت را انجام می دهد، تا در جنگ های خونین، دم شمشیرش

به خون ناحقی آلوده نکرده.

و اگر سیاست حقیقی را منظور داریم و بگوییم، سیاست عبارت است از پیروزی در اجتماعات است،

علی بن ابیطالب علیه السلام در صف اول جلوه خواهد نمود. به شرط این که متوجه باشیم که پیروزی در زندگی چندروزه، و

بستن دست و پای زیردستان و ناتوانان، غیر از پیروزی جاودانی بر تمامی مشاعر و دل های فرزندان آدمی است.

همه می دانیم که علی بن ابیطالب علیه السلام در اوائل زندگانی اش، و پس از رحلت پیشوای معظم اسلام، به جهت

نبودن سخت میان او و دیگران در جانب اقلیت بوده، و با این وصف رفته رفته تمامی جهانیان را مسخر و حاکمیت و

حکمت و دادگری خود نموده است.

ماتریالیستی مانند **شبل شمس** درباره ی آن حضرت می گوید:

«پیشوای علی بن ابیطالب (علیه السلام) بزرگ ترین بزرگان، یگانه نسخه ای است که نه شرق و نه غرب، صورتی مطابق

آن اصل ندارد. نه در گذشته، و نه در جدید.»

سیاستدار حقیقی همان نور دیده می‌ابراهیم خلیل علیه السلام است که به عکس جریان سیاستداران معمولی، روز به روز شخصیت او بهتر جلوه نموده و جریان بشری را از کوچک و بزرگ، جزء پیروان خود قرار می‌دهد.

این بحث را با جملات جاودانی خود یگانه سیاستدار حقیقی و پیروز مندربانی خاتمه می‌دهیم.

آن حضرت می‌فرماید:

«مادر زمانی زندگانی می‌کنیم که اکثر مردم آن، حیلہ کرمی و کم‌پردازی را هوشیاری می‌شمارند. و نادان‌های کونہ فریب دهنده‌ها را به چاره‌پردازی نسبت می‌دهند، عذرشان چیست، خدا نابودشان کند، آدم سیاستدار و حیلہ پرداز حقیقی، تمامی راه‌های حیلہ را احساس می‌کند، ولی از اقدام به آنچه که احساس می‌کند، فرمان و جلوه‌گویی خدا مانع می‌گردد. پس از این احساس ترک می‌کند و اقدام به اعمال نمی‌نماید، ولی کسی که در دین ندارد در کمین انجام آن می‌نشیند.»

نسخ البلاغه

و باز در جای دیگری می‌فرماید:

«اگر پرهنرکاری نبود سیاستدارترین مردم بودم.»

در اغلب تواریخ نوشته اند که در غوغای انتخاب خلیفه، دقیق ترین پیش بینی ها را علی علیه السلام گوشه فرمود.

مثلاً هنگامی که عمر بن الخطاب اصرار زیادی کرد که علی علیه السلام با ابوبکر بیعت کند، آن بزرگوار فرمود:

«بدوش شیر برای او، مقداری هم به تو بر خواهد گشت.»

یک مورخ تردید نکرده است که زمامداری عمر بن الخطاب تنها با امضای ابوبکر بوده است،

و بیچ گونه شوری و انتخابی در کار نبوده است.

خلاصه می بیان ما در این بحث که علی بن ابیطالب علیه السلام سیاست به معنای حقیقی را که تمامی یکایک اولاد آدم در

آرزوی عملی شدن آن به سر برده اند، می دانسته و عملی فرموده است.

سیاست به معنای تشخیص هدف، شخصی و تحصیل وسائل، برای رسیدن به هر طریق ممکن را می دانسته ولی برای جهان

انسانی مضر دیده و عملی نفرموده است.



## علی علیه السلام و جهاد

از مطالعه‌ی تاریخ صدر اسلام، و آیات مربوط به جهاد، ثابت می‌شود که رهبر اسلام، برای پیشبرد مرام خود، به جنگ توسل نخبه است. بلکه مشرکین و ریاست پرستان بودند که بنای جنگ را گذاشتند.

و در این هنگام پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم مجبور بود از خود و یارانش دفاع کند،

و برای اولین بار که پیغمبر مقاومت نشان داده است، عنوان هجوم نداشته بلکه تنها جنبه‌ی دفاعی داشته است.

اسلام پیش از دوره برای مشرکین قبول نمی‌کرد، یا باید دین اسلام را قبول کنند، و یا آماده‌ی جنگ بوده باشند.

و ادیان رسمی که دارای کتاب بودند، فقط به قبول زمامداری ملزم بودند.

ارباب ادیان رسمی در مقابل نهضت اسلامی به یکی از سه امر مختبر بوده اند:

۱- قبول اسلام

۲- تسلیم به حکومت اسلامی و پرداخت مالیات، برای حفظ شئون زندگی فردی و اجتماعی آنها.

## ۲- جنگ

و جنگ برای تحمیل عقیده نبوده است، بلکه برای قبول حکومت دادگستر اسلامی بوده است.

دست عمومی پیامبر در تمام جنگ ها به قرار ذیل بود:

(بروید به نام خدا، با کلمه خدا، در راه خدا، بر ملت پیغمبر خدا،

در جنگ حیده پرداز می نکتند، کسی را به زنجیر نکشید، کسی را مثله نکنید، درختی را بدون اضرار قطع نکنید،

چهار پایانی که گوشت آنها قابل بهره برداری است، از پا در نیارید مگر این که چاره ای نداشته باشید)

و بدون شک علی بن ایطالب علیه السلام، با قطع نظر از تمام اوصاف انسانی اش که او را پس از پیامبر،

شخص درجه یک اسلام معرفی می کرد، سرباز شماره یک بوده است.

تمام تواریخ نوشته است، هرگز دیده نشده که او در جنگ از یک نفر، یا از تمام سپاهیان خصم به علت ترس

روگردان شود. فتوحات جنگی اسلام به استثنای جنگ تبوک به پرچمداری و فداکاری او بوده است.





## علی علیه السلام و عرفان مثبت

در عرفان حقیقی جنبه‌ی مثبت روح منظور است.

عرفان مثبت دستورات انبیاء را، راه منحصر به قرب حقیقی با خدا معرفی می‌کند.

عرفان مثبت همه‌ی افراد بشری را قابل رسیدن به اوج کمالات روحی و مقامات معنوی می‌داند.

مجموعه‌ی اولین و آخرین عرفان مثبت، علی بن ابیطالب علیه السلام است، که با دست مبارک خود، کارزار اعمی

نموده، و درخت کاشته، و سیل زده، و تخم پاشیده،

شب‌های تاریک، پس از محاسبه‌ی نفس خود، متوجه پیشگاه خدای یگانه گشته، و از شوق قرب، و بیم و هراس دوری از

پیشگاه رحمتش، از خود پند خود می‌گفته است.

عرفان مثبت مردم را، اعضای یکدیگر می‌داند و می‌گوید: هر یک از این اعضاء برای استراحت و آرامش اعضای دیگر، باید حد اکثر کوشش را انجام دهد، اگر می‌توانید از دردمندی شبانه بجا سید و احتیاج او را بر آورید و این تکلیف را صبحگاه انجام دهید عارف نیستید.

عرفان مثبت، عقل و تفکر در جهان را از اصول ضروری می‌داند.

محبت در عرفان مثبت به طور مستقیم، متوجه خدای یگانه است و سایر علاقه‌مانیز، اگر به عنوان پیروی از فرمان خداست، در حقیقت محبت به خداست.

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي

به مردم بگو: اگر خدا دوست می‌دارید در رسیدن به تکامل از من پیروی کنید. (آل عمران- ۳۱)

اگر توجه روح، به موضوع محبت روحانی باشد بالاخره خواهد گفت:

خدایا:

راهبایی سموده ام تا کوی تو

از گل آدم شنیدم بوی تو

دره توهرچه دادم زان توست      ماندهج ان باقی و آن هم جان توست

آنگه شربت عرفان مثبت چشید، و محبت جاودانی پیدا کرد، از آمدن و رفتن خیلی خوشحال است،

زیرا او می گوید:

حباب وار برای زیارت رخ او      سری کشیم و نگاه می کنیم و آب شویم

« عرفان مثبت عقل رازنده گردانیده، و نفس رامی کشد، موقعی که این ریاضت را انجام داد، حقایق بزرگ را مانند

موی بار یک احساس می کند. در این حال روشنائی لطیفی در قلب او ایجاد می شود، و با آن روشنائی، راه مستقیم خود را

درمی یابد. درهای متعددی، آن شخص را به در سلم و صفارسانیده، و به منزلکه جاودانی می رساند. »

نسخ البلاغه - ج ۲

« ای ابوذر کنون که این مردم به بهت ترس از دنیای خود از اجتماع بیرون می کنند، مباد اباغیر از خدای و دود با

کسی انسی بگیری، و به غیر از باطل از چیزی وحشت کنی. »

نسخ البلاغه - ج ۱

پایان این بحث را حلقه‌ای قرار دادیم که از شاهکارهای عرفان مثبت است.

و با این جملات فرزند گرامی امیرالمؤمنین علیه السلام، حضرت امام حسین علیه السلام، در روز مبارک عرفة، خدای  
خویش را نیایش کرده است:

ای خدای من، آنچه که من دارم، و از من سر می‌زند، سزاوار ناچیزی من است.

و آنچه که تو داری، و از تو صادر می‌گردد، سزاوار کرم و بزرگی تو است.

ای خدای من، اگر خوبی‌ها و نیکوکاری‌ها از من آشکار شود، از فضل تو است، و منت توبه کردن من است.

و اگر بدی‌ها از من سر بزنند، از من است و مطابق دادگری تو است، و تو بر من غالب هستی.

ای خدای من، چگونه مرا بخود وامی‌گذاری، در حالی که خودت مرا عمده داری.

و چگونه ناتوان می‌گردم، در صورتی که توبه من کماک می‌کنی.

چگونه ناامید شوم، در حالی که توبه من مهربانی.

ای خدای من، با این نادانی من چقدر مهربانی، و بازشتی کردار من، چقدر بخشاینده ای.

ای خدای من، سگفت از دوری من از تو، و نزدیکی توبه من.

ای خدای من، از اختلاف آثار و تبدل حوادث می فهمم که مقصودت این است که، خودت را در تمامی اشیاء، و در

تمامی حالات، به من معرفی کنی، تا بلکه در هیچ چیز و هیچ وقتی از تو غافل نگردم.

ای خدای من، هر وقتی که ناچیزی ام لالم می کند، کرامت تو مرا گویا می کند.

و هر وقتی که اوصاف پستم، ناامیدم می کند، بیا دبر کوارسی توبه طمع می افتم.

ای خدای من، تو خود می دانی اگر چه پرستش من دائمی و قطعی نبوده است، ولی محبت و قصد من به پرستش تو دائمی

بوده است.



علیه السلام و مسئله می مرکز

اشخاصی که به حقیقت زندگی آشنا، و علل و نتایج آن را دقیقاً مطالعه نموده اند، مرگ در نظر آنها، گذرگاهی است،  
و یا مرگ، اول فصل درو کردن محصولی است که در مزرعه می زندگی تخم آن را پاشیده، و با تحمل و تلاش های طاقت  
فرسا در تربیت آن کوشیده اند. برای این گونه اشخاص مرگ با صورت زیبا و دلرانی تجلی می کند.

مرگ هر یک ای پسر هم رنگ اوست

پیش دشمن دشمن و بردوست دوست

ای که می ترسی ز مرگ اندر فرار

آن ز خود ترسانی ای جان هوش دار

روی زشت تو ست نی رخسار مرگ

جان تو همچون درخت و مرگ برگ

گر به خاری خسته ای خود کشته ای

در حریر و قزدی خود رسته ای



هر چه درباره می مرگ، نویسندگان و منتقدان سخن گفته اند، مربوط به پیش از مرگ و پس از مرگ بوده است.

مانعی کوئیم دو مسلّی پیش از مرگ و پس از مرگ اهمیت ندارد، بلکه بالعکس هر دو موضوع فوق العاده

جالب توجه است. و چنان که خواهیم گفت اسرار پس از مرگ یقیناً مهم تر از خود مرگ است.

مامی کوئیم متفکرین با این که ادعای تشریح مرگ نموده اند، ولی از عمده می اثبات آن بر نیامده اند.

حضرت علی علیه السلام در این باره فرموده است:

« روزگاری از حقیقت مرگ تقشیر و بررسی نمودم، مشیت خداوندی آن را پنهان داشته است،

دور باد از شناسایی آن، مرگ از معلومات مخفی و مخزون است. » (نبح البلاغ)

.... هنگامی که ادراکات و قوای حساس انسان، در اثر به پایان رسیدن زندگی مختل می گردد، دقیقه و ساعت و غیره، از

محدودیت های اندازه گیری زندگان خارج شده، مقدار زمان کشف غیرتنباهی به خود می گیرد.

بلی من و شما که از دور به مظهره می طوفانی مرگ تماشای کنیم، چنین گمان می کنیم که به فاصله می ده دقیقه، یا یک ساعت

آن شخص مرد، و از دالان مرگ عبور نمود.

آنچه که امروز، علمای فیزیولوژی می‌گویند بی‌ارتباط به این گفتار نیست:

«حال جان‌کندن، جنبش و لرزش‌های مخصوصی توأم با مقداری الکتریسته در اعصاب دماغی ایجاد می‌گردد،

در آن حالت نوسانات مختلفی در مغز دیده می‌شود که کاشف از بروز دادن حافظه، حوادثی را است که انسان در طول

زندگی در اسی آنها بوده است.

طن قوی می‌رود، جمله می‌طلانی علی بن ایطالب علیه السلام هم به همین معنی اشاره کند:

«شخص در حال جان‌کندن به آن چیزهایی که عمر خود را با آنها سپری نموده، و روزگلد خود را به پایان رسانیده است توجه

می‌کند.»

**مرک در نظر علی علیه السلام**

«سوکنده بزندان پاک، هیچ‌گونه پروائی ندارم من به طرف مرک حرکت کنم یا مرک به من وارد شود.»

«سوکنده به معبودیگان، مرک چیز تازه‌ای که ناگوار باشد به من نشان نداده است.»



« قسم به خداوند بزرگ، فرزند ایطالب به مرگ مانوس تر است از کودک شیرخواره به پستان مادر. »

و در هنگام ضربت خوردن فرمود:

« به خدای کعبه رسگارشدم. »

بلی او زندگی را فهمیده بود که کوچکترین حراسی از مرگ نداشت.

علی علیه السلام در ادعای دوستی با خدا کزاف کوئی نکرده است.

اکنون که علی علیه السلام دوست خدا است، چرا شب و روز، آرزوی ملاقات و شافتن

به محضر اعلای او رانداشته باشد.

(بگوبه طایفه یهود: اگر کمان می‌کنید دوستان خدا شامید و بس، آرزوی مرگ کنید اگر راست می‌گویید.)

(قرآن کریم)

ابو عقیل سالم و فطرت پاکش دریافته بود که مرگ یعنی باز شدن درهای ابدیت.

مرک یعنی رهائی از قیود ماده.

مگر ایام زندگانی انسان فصل بذر افشانی نیست؟

مگر با شروع مرگ بهنگام درو نمودن نمی رسد؟

آری علی علیه السلام حق دارد اگر از غوغای مرگ و غائله می پس از مرگ کنی ندارد.

همچنین تاریخ بشری دستی را نشان نداده است، که قریب به پنجاه سال قبضه می شمشیر نشارد، و قطره‌ی خوبی بناحق

نریند، جز فرزند پارسا و متواضع ایتالیاب.

زیرا در منطق زندگی، و زندگی منطقی علی علیه السلام، جنگ برای اصلاح انسان است، نه برای نابود کردن آن.

در منطق علی بن ایتالیاب، آن مرگی که تمامی افراد، و اجتماعات، باید از آن بهرسانند، مرگ وجدان و فطرت است.

بستر مرگ علی علیه السلام، بر آنان که به عیادت او می رفتند، آموزگاه نهائی زندگی و مرگ جلوه می کرد.

عیادت کنندگانش می گویند:

در آستانه‌ی مرگ، قرآن را سفارش می‌فرمود. به توحید اصرار می‌ورزید. امر به تنظیم کارهای فرمود.

دستور اکید برای جلوگیری از دشمنی و اصلاح ذات‌البین صادر می‌کرد.

سرپرستی تیمان را گوشه‌نرمی فرمود.

گاهگاهی هم با گفتن کلمه‌ی لا اله الا الله اعضا شومگان، بلکه کوفی، جهان هستی را به لرزه درمی‌آورد.

و همچنان به تکرار این جملات مشغول بود، که برای همیشه دیده از این جهان بر بسته، و به جهان ابدی باز نموده،

وزندگی حقیقی را از سر گرفت.

وَسَلَامٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا

درود بر روز ولادتش، درود بر روز مرگش، و درود بر آنیکه زنده شدنش.





و درود و رحمت بیکران خداوند به روان پاک استاد فرزانه، و فیلسوف بزرگ شرق علامه محمد تقی جعفری  
که عمری، با اندیشه و قلم سبز خویش، بذر عشق و معرفت و آگاهی در جان های مشتاقان حقیقت کاشت.

یادش کرامی باد.

[/http://www.aparat.com/v/stWDK](http://www.aparat.com/v/stWDK)

(لطفاً روی لینک بالا کلیک فرمایید)

یادی از استاد، تقدیم به شما فریبنجگان و دوستان علم و آگاهی و زیستنی سبز.





و گل های زیبای آفتاب گردان همه سر بر آسمان، و دل به خورشید سپرده اند،

و همه روبرو سوی تو دارند.

و چه زیبا که خود نیز بسان معشوق شده اند، خورشیدگونه.

و این خورشید و شان روبرو سمت آسمان، و دل در کرم محبت تو نهاده اند.

و هر صبح به شوق دیدار غنچه دیده به راه مشرق دوخته اند، و هر شام نگاهشان به مغرب گره خورده است.

که بی دیدار خورشید نمی توانند زیست.

و گل های زیبای آفتاب گردان رازی از رازهای شگرف آفرینش است.

و بر ماست که رازهای هستی را دریابیم و زیبا زندگی کنیم،

درست همانند گل های آفتاب گردان، خورشید کوزه،

و استاد کرانه علامه محمد تقی جعفری، در تمام عمر خویش آسپنخان زبلیزیست که خود بسان خورشید،

تا همیشه، به دل های مشتاقان حقیقت و زیبایی، بی بیچ دینعی می تلبد.



به پایان آمد این دفتر حکایت، همچنان باقی است

منابع: آثار استاد محمد تقی جعفری، مقدمه از زیات کتابک